

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

قبل از اینکه روایات را بررسی کنیم و ببینیم که آیا از این روایات دو قاعده استفاده می‌کنیم، یا از این روایات یک قاعده بیشتر استفاده نمی‌شود. چند مطلب را به عنوان مقدمه همین بحث، می‌خواهیم عرض کنیم. مطلب اول این است که در این روایات ما کلمه **مضی** و کلمه **خروج عن الشيء** را داریم آیا خروج از یک شیء اطلاق دارد، بگوییم خروج از شیء فرقی نمی‌کند که مراد کل شیء باشد یا جزء شیء.

برخی از بزرگان مثل مرحوم محقق بجنوردی در کتاب **قواعد فقهیه** چنین ادعایی را کردند. و فرمودند که ما از تمام این روایات یک عنوان واحد را به دست می‌آوریم و آن عدم اعتناء به شک، بعد از خروج از شیء است. و این خروج از شیء فرقی نمی‌کند که کل شیء باشد یا جزء شیء باشد. برای اینکه جزء الشيء هم شیء است.

رد فرمایش محقق بجنوردی

بنظر می‌رسد که این فرمایش فرمایش درستی نیست. خروج عن شیء ظهور قوی دارد در اینکه کل شیء را انسان انجام داد. اگر متکلم بخواهد جزء را هم در اینجا بگوید نیاز به یک تقدیری دارد. عرفاً وقتی می‌گویند **خروج عن الشيء**، آن که تبادر می‌کند و به ذهن انصراف پیدا میکند، خروج از کل شیء است. و می‌توانیم به عنوان یک استدلال - ولو اینکه این گونه امور استدلال بردار نیست - اگر بخواهیم بگوییم این لفظ متبادر از آن این است، انصراف به این دارد، اینها استدلالی نیست. اما عرفاً آن جایی که یک شیئی دارای اجزاء متعدد است، می‌توانیم بگوییم اینجا اشیائی وجود دارد. اگر بنا باشد بر این که جزء، خودش عنوان شیء را داشته باشد.

در آنجایی که یک مرکبی داریم مثل **صلاة** یا یک مرکبی خارجی مثلاً یک معجونی بگوییم **هذه اشیاء**. عرف این را نمی‌گوید عرف مرکب را - چه مرکب خارجی و چه مرکب اعتباری را - یک شیء واحد می‌داند. اینهمه در باب **صلاة** یا در ابواب دیگر می‌گوییم یک وحدت اعتباری دارد، این برای این است که بگوییم یک چیز است. اما اگر بخواهیم هر جزئی را باز بگوییم عنوان شیء را دارد. این برخلاف این مقصود است. این **مطلب اول**.

ما اگر در این روایات کلمه خروج از شیء را داشتیم و لو اینکه به حسب بدوی قابل اطلاق هم بر کل است و هم بر جزء. اما ادعا می‌کنیم انصراف به کل را **خروج عن الشيء** یعنی **عن کل شیء**. این یک مطلب.

مطلب دوم این است که در این روایات می‌خواهیم بخوانیم **کل ما شک فيه** داریم. ما باشیم و همین مقدار. قبلاً گفتیم که یک

شک به عنوان شک در وجود داریم و یک شک به عنوان شک در صحت داریم. مرحوم شیخ در رسائل می‌فرمایند که کلمه شک فیه، ظهور در شک در وجود دارد. وقتی شما می‌گویید شک کرد در این شیء یعنی در وجود شیء، اگر بخواهیم صحت را اراده کنیم. بگوییم مقصود ما این نیست که در وجود شک بکنم وجود آن مسلم هست.

من در صحت شک دارم این قرینه می‌خواهد و این یک فرمایش درستی است. کلمه شک فیه ظهور ابتدایی در شک در وجود دارد. اگر بخواهد شک در صحت را هم اراده کند. قرینه می‌خواهد. حالا، اینکه می‌گوییم قرینه می‌خواهد یعنی یک جایی از کلمه شک فیه، اگر بخواهیم خصوص شک در صحت را اراده کنیم. می‌گوییم قرینه می‌خواهد اما اگر ما باشیم و این تعبیر می‌گوییم اطلاق دارد. کل ما شک فیه، هم شک در وجود را و هم شک در صحت را می‌گیرد. اگر بخواهیم از خصوص این فقط خصوص صحت را اراده کنیم، قرینه می‌خواهیم.

در این روایاتی که ما داریم هیچ کجا یک تعبیر کل ما شک فیه تنها نداریم. به نظر ما هر جا که شک فیه آمده، قرینه بر این که مقصود از این شک، شک در صحت است، آن هم ذکر شده. مثلاً کل ما شک فیه مما قد مضی. مما قد مضی یعنی مما قد عطی. هر چیزی که شک شود در آن و آورده شود. معنای مضی اتیان و گذشتن از او است. یعنی آورده شده، مما قد مضی، مضی در آنجایی می‌گویند که اصل وجود باشد. و الا آنجایی که شما شک در وجود دارید، مضی معنا ندارد. آنجایی که شما شک دارید اصلاً یک چیزی موجود شد یا نشد، آنجا مضی نمی‌گویید. مضی آن جایی است که مقصود شک در صحت باشد. کل ما شک فیه مما قد مضی، یعنی قد عطی. پس این مما قد مضی قرینه است بر این که ما شک فیه یعنی شک در صحت. این از مطلب دوم.

مطلب سوم

مطلب سوم این است که ما بیابیم این روایات را بررسی کنیم. در این روایات، بعضی از روایات هست که ما می‌توانیم بگوییم ظاهر بلکه صریح است فقط در قاعده تجاوز. که حالا قبل از اینکه باز این را بگوییم این هم عیبی ندارد، بعنوان یک مطلب سوم که قبلاً هم گفتیم. ما بالاخره یک شک در کل داریم، یک مرکب تمام میشود و در کل او شک می‌کنیم. و یک شک هم در اثناء داریم. این روایاتی که الان ما می‌خواهیم بیان بکنیم اگر همه آنها شک در کل را بگویند می‌شود قاعده فراغ. اگر همه آنها شک در اثناء را بگویند می‌شود قاعده تجاوز. اما به نظر ما این روایات مختلف است.

این روایات سه دسته اند. یک دسته روایاتی هست که ظهور بلکه قرین به صراحت و تصریح در قاعده تجاوز دارد. که در قاعده تجاوز می‌گوییم در اثناء است شک هم شک در وجود است، نه شک در صحت. این یک. که این دسته اول شاید حدود چهار تا روایت دارد که بیان می‌کنیم. دسته دوم که حدود هفت روایت است آن هم ظهور شدید در قاعده فراغ دارد، اصلاً دلالت بر قاعده تجاوز ندارد. اینجا یکی دو تا روایت هم داریم هم احتمال قاعده تجاوز دارد و هم احتمال قاعده فراغ. اگر بتوانیم از آن قدر جامع بیرون بیاوریم هر دو را دلالت می‌کند. نتوانیم قدر جامع بیرون آوریم دو تا روایت مجمل می‌شود. حالا روایات را می‌خوانیم

روایات:

چهار روایتی که ظهور در قاعده تجاوز دارد بلکه بالاتر از ظهور هم هست. سه تای از آنها در جلد 6 آمده:

ذیل روایت یک کبرای کلی است؛ می‌فرماید **اذا خرجت من شیء طبق آن بیانی** که ما به عنوان مطلب اول امروز عرض کردیم،

گفتیم **عن الشيء** ظهور دارد خروج از کل شيء را، و گفتیم خروج عن الشيء و شک بعد از خروج عن الشيء، جایی است که خود شيء آورده شده باشد، خارج بشود. آن وقت شک می‌کند یعنی شک در صحت می‌کند. ذیل روایت ظهور در شک در صحت دارد. **اذا خرجت من شيء ثم دخلت في غيره فشكك ليس بشيء**. اینجا چه کنیم؟ قبلاً هم عرض کردیم امام (رضوان الله علیه) در کتاب استصحاب خود، قاعده فراغ، صفحه 312 فرمودند صدر روایت شک در وجود را می‌گیرد. ذیل روایت شک در صحت را می‌گیرد. ابتدا ایشان فرمودند **لا یبعد** که ما صدر را قرینه برای تصرف در ذیل قرار بدهیم. بگوییم مراد از **اذا خرجت من شيء** یعنی از جزء شيء. جزء شيء هم یعنی محل شيء. بعد فرمودند که **لا یخلو عن مناقشة**.

بیان مناقشه

بیان مناقشه را آن روز عرض نکردیم یا ظاهراً گفتیم. این است که صدر یک ظهور دارد، ذیل هم یک ظهور دارد. این دو تا ظهور با هم تعارض می‌کنند، تساقط می‌کنند. این که ما بیاییم صدر را قرینه قرار بدهیم چرا؟ هر دو، دو تا ظهورند تعارض می‌کنند تساقط می‌کنند، هیچ کدام بدرد ما نمی‌خورد. این جا **یک بیان** وجود دارد بر این که صدر را قرینه برای ذیل قرار بدهیم و **یک بیان** وجود دارد بر اینکه ذیل را قرینه برای صدر قرار بدهیم. اگر این دو تا بیان مساوی بودند باز باید بگوییم این روایت اجمال دارد نه آن را می‌توانیم بفهمیم نه دیگری را. **بیان اول** این است که ما بیاییم بگوییم صدر روایت صریح است نص است. در حال تکبیر شک می‌کند در اینکه اذان و اقامه را گفت یا نه.

در حال سجده شک می‌کند رکوع را انجام داد یا نه. صدر روایت صریح است در اینکه شک در وجود است، اگر هم صریح نباشد ظهورش از شک در صحت اظهر است. ما صدر را یا بیاییم بگوییم صریح است یا اظهر. هر کدام شد بر ذیل روایت مقدم می‌شود. اگر گفتیم صدر اظهر است و ذیل ظاهر، یا گفتیم صدر نص است و ذیل ظاهر، نتیجه این می‌شود که ما صدر را قرینه برای ذیل قرار بدهیم؛ این بیان برای اینکه صدر را قرینه قرار بدهیم. از طرف دیگر بگوییم ذیل را قرینه برای صدر قرار بدهیم. چرا؟ برای اینکه امام در ذیل، در مقام ابطال ضابطه است.

در صدر روایت یکی دو سه مورد را به عنوان مثال بیان فرموده، اما چون ذیل در مقام اعطاء ضابطه است، بگوییم این اگر در یک جا ما دو چیز داشته باشیم یک چیز به عنوان مثال، دیگری به عنوان ضابطه کلی. عرف ضابطه را قرینه بر دیگری قرار می‌دهد. هیچ وقت در هیچ عرفی نمی‌آیند بگویند که اگر متکلم یک مثالی زد بعد هم یک ضابطه ای را بیان کرد آن ضابطه منحصر فقط به همان مثال است. نه. با ضابطه می‌آیند از خصوص آن مورد و از خصوص مثال، تعدی می‌کنند. پس مجرد اینکه در مقام اعطاء ضابطه کلیه است، این خودش برای تصرف در صدر دلالت پیدا می‌کند. حالا این دو راه را داریم، **یک راه** این است که بگوییم صدر نص است یا اظهر. مقدم بر ذیل است. **یک راه** این است که ذیل چون در مقام اعطاء ضابطه است این بر صدر مقدم است.

نظر استاد

بنظر ما راه اول بر این دو راه رجحان دارد. یعنی چون در آنجا یک مثال ذکر نشده است، سه مورد آورده است پس قرینه می‌شود که این ضابطه هم منحصر به این سه مورد است. این را هم عرض بکنیم، حالا ما این را ادعا می‌کنیم ببینید آیا درست است یا نه؟ یک وقت یک مثال ذکر می‌کنند بعد قاعده می‌آورند، اینجا می‌گوییم این قاعده منحصر در این مثال نمی‌تواند باشد. اما اگر سه مورد یا چهار مورد یا پنج مورد مثل هم آورند بعد هم یک قاعده ای را ذکر کردند، اینجا دیگر ظهور دارد در این که

قاعده هم در مورد همین امثله است.

و چون مورد این امثله صدر روایت شک در وجود است و قاعده تجاوز لذا می‌گوییم این روایت هم - به نظر ما والله العالم، حالا قطعی که نمی‌توانیم بگوییم - این روایت هم ظهور در قاعده تجاوز دارد. **اذا خرجت من شيء و دخلت في غيره**. شيء را به معنای جزء شيء، به معنای محل شيء باید معنا بکنیم. در نتیجه این روایات دلالت بر قاعده تجاوز، آنهم در خصوص باب صلاة دارد. ملاحظه فرمودید این چهار روایت دلالت بر قاعده تجاوز داشت و ببینید اینجا غیر از ذیل روایت که یک مقدار عمومیت دارد و بعدا هم با این کار داریم، بقیه فقط دلالت بر قاعده تجاوز در باب صلاة دارد.

روایات قاعده فراغ

اما روایات قاعده فراغ، روایاتی داریم که ظهور در قاعده فراغ دارد، اصلا نمی‌شود مسئله تجاوز را مطرح کرد.

روایت اول

وسائل الشیعه جلد 8 ابواب خلل باب 27 حدیث اول مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخِرَازِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي الرَّجُلِ يَشْكُ بَعْدَ مَا يَنْصَرِفُ مِنْ صَلَاتِهِ قَالَ فَقَالَ لَا يُعِيدُ وَلَا شَيْءَ عَلَيَّ حَضَرْتُ فَرَمُودَهُ لَا يَعِيدُ. خب این ینصرف من صلاته، یعنی صلاتش موجود بوده، کل صلات هم تمام شده ینصرف، حالا یشک، یعنی یشک بالصحة. قاعده فراغ.

روایت دوم

روایت بعد وسائل الشیعه جلد 8 ابواب خلل باب 27 حدیث دوم، وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَاطٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ كُلُّ مَا شَكَّكَ فِيهِ بَعْدَ مَا تَفَرَّغَ مِنْ صَلَاتِكَ فَاَمْضِ وَلَا تُعِدْ كُلَّ مَا شَكَّكَ فِيهِ بَارَه آن مسائل در ذهنتان باشد. ما گفتیم خود این اگر باشد اطلاق دارد. شککت فيه می‌تواند شک در کل را بگیرد و می‌تواند شک در جزء را هم بگیرد. ولی بعدش قرینه دارد، بعد ما تفرق من صلاتک، یعنی بعد از اینکه از نمازت فارغ شدی، فامض و لاتعد. **کل ما شککت فی بعد ما تفرغ این بعد ما تفرغ قرینه است بر اینکه این شک، شک بعد الفراغ است فامض و لاتعد.** حالا این کل ما شککت فيه بعد ما تفرق من صلاته آیا شک در جزء را می‌تواند بگیرد؟ خیر.

روایت سوم

در باب وضوء وسائل ج 1 ص 469 باب 42 ح 1 صحیح زرارہ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنِ الْمُفِيدِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ وَ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ إِذَا كُنْتَ قَاعِدًا عَلَى وُضُوءِكَ فَلَمْ تَدْرِ أَوْ غَسَلْتَ ذِرَاعَيْكَ أَمْ لَا فَأَعِدْ عَلَيْهِمَا وَ عَلَى جَمِيعِ مَا شَكَّكَ فِيهِ أَنَّكَ لَمْ تَغْسِلْهُ وَ تَمَسَّحَهُ مِمَّا سَمَى اللَّهُ مَا دُمْتَ فِي حَالِ الْوُضُوءِ فَإِذَا قُمْتَ عَنِ الْوُضُوءِ وَ فَرَّغْتَ مِنْهُ وَ قَدْ صِرْتَ فِي حَالٍ أُخْرَى فِي الصَّلَاةِ أَوْ

فِي غَيْرِهَا فَشَكَّكَتَ فِي بَعْضِ مَا سَمَى اللَّهُ مِمَّا أُوجِبَ اللَّهُ عَلَيْكَ فِيهِ وُضُوءُهُ لَا شَيْءَ عَلَيْكَ فِيهِ وَتَقِي هُنُوزَ مِنْ وَضُوءِ مَنْصَرَفٍ
نشدید، فارغ نشدید، نمی‌دانید آیا دست‌ها را شستید یا نه، فَأَعِدُّ. باید بشوید. بعد اِذَا قَمَتَ مِنَ الْوُضُوءِ وَفَرَّغْتَ مِنْهُ. اگر از وضو
فارغ شدی و قد صرتَ فِي حَالٍ أُخْرَى بِصَلَاةٍ أَوْ غَيْرِهَا فَشَكَّكَتَ فَلَاشِيءَ عَلَيْكَ. اگر از وضو فارغ شدی و رفتی یک کار دیگری
انجام دادی شک کردی که آیا وضو را انجام دادی یا نه؟ اینجا این شک شما لیس بشک.

دقت بفرمایید این مطلب را هم باید جزء آن سه مقدمه می‌گفتیم و آن اینکه اگر در یک روایتی کلمه فرغ، فرغت، اینجا آمد، نباید
بلافاصله ما فریب این را بخوریم که اینجا مراد قاعده فراغ است. کما اینکه اگر در یک روایتی تعبیر به جاوز آمد بلافاصله
بگوییم پس این روایت مربوط به قاعده تجاوز است؛ نه اینگونه نیست. لفظ فراغ در روایات ما را مجبور نمی‌کند به اینکه روایت
را حمل بر قاعده فراغ بکنیم. لفظ تجاوز هم ما را وادار نمی‌کند به اینکه حمل بر قاعده تجاوز بکنیم.

ما گفتیم اگر ملاک شک در صحت کل بود، فراغ می‌شود. اگر شک در اتیان بعضی از اجزاء بود، قاعده تجاوز می‌شود. در
صدر این روایت دارد شک می‌کنیم که آیا غَسَلْتُ زُرَاعِيكَ ام لا، یعنی شک در جزء است. در اینجا امام فرموده اِذَا قَمَتَ مِنْ
الْوُضُوءِ وَفَرَّغْتَ مِنْهُ، این فرغت را نباید حمل بر قاعده فراغ بکنیم، این روایت را هم باید بگوییم مربوط به روایات باب تجاوز
است. الان این یک مفهوم اولویت است، اگر در سجده شک بکنیم که رکوع کردیم یا نه؟ می‌گوییم قاعده تجاوز است. حالا اگر
بعد از نماز شک کردیم رکوع کردیم یا نه بطریق اولی قاعده تجاوز است. این یک.

اینجا در حین اینکه سر حوض نشسته است و دارد وضو می‌گیرد شک می‌کند زراعیه را شسته یا نه، هنوز محلش نگذشته باید
بیاورد، اما اگر بلند شد و وارد نماز شد، این باز می‌شود قاعده تجاوز. لذا این روایت را هم باید بر قاعده تجاوز حمل بکنیم.
از روایاتی که ظهور خیلی روشن در قاعده فراغ دارد. همین روایت است که در مقدمه بحث هم عرض کردیم. کُلُّ مَا شَكَّكَتَ فِيهِ
مِمَّا قَدْ مَضَى. کُلُّ مَا شَكَّكَتَ فِيهِ هَرَّ شَكِّي كَمَا فِي أَنْ مِي كُنِي، ما باشیم و این ما شککت فیه، هم شک در وجود را می‌گیرد و هم
شک در صحت را می‌گیرد. هم شک در مرکب را می‌گیرد هم شک در جزء را می‌گیرد، همه را می‌گیرد. اما مِمَّا قَدْ مَضَى ما
گفتیم مَضَى یعنی آن که آورده شده، کلش هم آورده شده. پس این مِمَّا قَدْ مَضَى قرینه می‌شود. بر اینکه ما شَكَّكَتَ فِيهِ، یعنی
شک در صحت. این هم می‌شود مربوط به قاعده فراغ.

روایت چهارم

یک روایت دیگر داریم در ابواب وضو باب 42 حدیث 5 ج 8 وسائل وَ عَنْهُ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
مُسْلِمٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) رَجُلٌ شَكَّ فِي الْوُضُوءِ بَعْدَ مَا فَرَغَ مِنَ الصَّلَاةِ قَالَ يَمْضِي عَلَى صَلَاتِهِ وَ لَا يُعِيدُ اِنْ
روایت را دقت بکنید ببینید آیا این روایت را جزء قاعده فراغ بیاوریم، یا قاعده تجاوز بیاوریم، دو سه روایت دیگر هم داریم. این
نکاتی که عرض کردم مخصوصاً این مطلب چهارم که در ضمن روایات گفتیم دقت کنید که ان شاء الله یک جمع بندی نهایی
کنیم.